**جلسه 042**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ، حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ، وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ، الَّتِي انْتَجَبْتَها وَ فَضَّلْتَها وَ اخْتَرْتَها عَلَى نِساءِ الْعالَمِينَ. اللّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَها مِمَّنْ ظَلَمَها وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّها، وَ كُنِ الثَّائِرَ اللّهُمَّ بِدَمِ أَوْلادِها. اللّهُمَّ وَ كَما جَعَلْتَها أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدى، وَ حَلِيلَةَ صاحِبِ اللَّواءِ، وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلإِ الْأَعْلى، فَصَلِّ عَلَيْها وَ عَلَى أُمِّها صَلاةً تُكْرِمُ بِها وَجْهَ أَبِيها مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و َآلِهِ و َتُقِرُّبِها أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِها، وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّا فِي هذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلامِ.»

اشکال سوم می‌فرمایند اشکال سوم این بود که خب یکی از پایه‌های استدلال چی بود؟ این بود که در عقد مستثنی منه استفاده می‌شود که باطل بودن این علت است برای نهی «وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ» دلیلش باطل بودن است و چون در عقد مستثنی منه دلیل باطل بودن است پس به قرینه‌ی مقابله می‌فهمیم در عقد مستثنی هم دلیل این‌که «تجارة عن تراض» مرخص است، جایز است این است که حق است. بنابراین علت هم چون معمّم هست هم در عقد مستثنی منه می‌فهمیم هر باطلی دیگر شارع نهی دارد و در عقد مستثنی هم می‌فهمیم هر حقی را شارع اجازه داده و قهراً این شخصیت‌های حقوقی هم حق عرفی هستند پس مجاز هستند. اشکال سوم راجع به همین مطلب است، می‌فرماید که شما چه دلیلی دارید بر این که در عقد مستثنی‌منه باطل علت است؟ برای این‌که باطل علت باشد دو راه بیشتر وجود ندارد و هردو راه‌ها ناتمام است. اما راه اول چی هست؟ راه اول این است که بگوییم ظاهر استثناء استثناءِ متصل است و استثناء منفصل یا خلاف ظاهر است یا باطل و غلط است و برای این‌که استثناء متصل باشد قهراً باید یک امری را مقدّر بگیریم؛ بگوییم «لا تأکلوا اموالکم بینکم بکل سبب» یا «بسببٍ من الاسباب لأنه باطلٌ إلا ان تکون التجارة عن تراض» تا این‌که بشود استثناء متصل. و الا «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» اگر چیزی در تقدیر نگیریم این معنا ندارد که «تجارةً عن تراض» را بیاییم از باطل از أکل به باطل استثناء بکنیم، چون باطل همه‌ی اقسامش قابلیت ترخیص و تجویز ندارد. اما «بکل سببٍ» که گفتیم چرا، خب می‌تواند «کل سببٍ» را استثناء کند از آن «تجارة عن تراض» بگوید بقیه‌ها را نهی بکند به‌‌خاطر این‌که باطل است. این راه اول.

راه دوم این است که بگوییم درست است چیزی را در تقدیر نمی‌خواهیم بگیریم اما عرف ولو این «بالباطل» قید برای اکل است، می‌گوید اکل به باطل نکن، عرف می‌فهمد خب علتش همان باطل بودن است دیگر. اگر الان یک نفری بیاید بگوید آقا کار باطل را انجام نده، می‌گوید خب دلیلش چی هست؟ می‌گوید خوب دلیل نمی‌خواهد دیگر، باطل است دیگر، اصلاً باطل را که باید سراغش برود، دیگر دلیل جدایی نمی‌خواهد. خودش آفتاب آمد دلیل آفتاب، خودش باطل است دیگر، باطل که شد دیگر دلیل دیگری نمی‌خواهد که، باطل بودن خودش دلیل است. به فهم عرفی بگوییم در عقد مستثنی منه ولو چیزی در تقدیر نگیریم و بگوییم «بالباطل» قید اکل است «لا تأکلوا بالباطل اموالکم بینکم» این‌جوری کأنّ فرموده، بگوید دلیلش همین باطل بودنش است. وقتی آن‌جا فهمیدیم باطل است پس در عقد مستثنی می‌فهمیم باطل نبودن و حق بودن است پس کار درست می‌شود دیگر، آن استدلال درست می‌شود. حالا می‌گویند که هردو ادعا چه راه اول چه راه دوم هردو ناتمام است. اما راه اول به دو دلیل ناتمام است، دلیل اول این است که این سیاق سیاقِ تعلیل نیست، این چینش این نحوه‌ی بیان که «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» بگوییم «بالباطل» دلیل است و حال این‌که این «بالباطل» جارومجروری است که قبلش صلاحیت دارد که قید او باشد، در جایی که یک جارومجروری داریم که قبلش صلاحیت دارد که این قید او باشد بیاییم این را از او جدا کنیم بعد بگوییم «بالباطل» این قرینه است، دلیل است. و بنابراین سیاق یک سیاقی است که برنمی‌تابد از نظر مکالمات عرفیه به این‌که آن تعلیل باشد. این مثل این می‌ماند که شما بگویید «لا تأکلوا اموالکم بینکم بکل سبب» حالا می‌خواهید تعلیل بیاورید «بالباطل»، باید بگویی «لأنه باطلٌ»، اما «بالباطل» همین‌جوری این نمی‌تواند تعلیل باشد برای ماسبق. این اولاً، ثانیاً ....

س: ....6:43

ج: مشعر که خب به درد نمی‌خورد «بالباطل» همان راه دوم کأنّ می‌شود.

پس این دلیل دوم این است که کی گفته که استثناء منقطع این خلاف ظاهر است یا غلط است؟ نه، اتفاقاً خود استثناء منقطع دارای یک حِکَم و فوائد و آثاری است که در استثناء متصل آن‌ها پیدا نمی‌شود. فلذاست که در کلمات بُلغا بلکه قرآن مجید از استثناء منفصل و منقطع استفاده شده. خب مثل «لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْواً وَ لا تَأْثيماً \* إِلاَّ قيلاً سَلاماً سَلاما» (واقعه/25،26) خب «لا یسمعون» ان‌شاءالله همه وارد بهشت شدید ان‌شاءالله ما را هم شفاعت کنید برویم آن‌جا «لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْواً وَ لا تَأْثيماً \* إِلاَّ قيلاً سَلاماً سَلاما» از لغو دارد استثناء می‌شود؟ از تأثیم و گناه دارد استثناء می‌شود؟ این‌که معنا ندارد که، سلام که جزء لغو نیست، جزء تأثیم نیست. پس این استثناء چه استثنائی هست؟ استثناء منقطع است یا منفصل است. به قول مرحوم امام رضوان الله علیه در بیع‌شان که آثار متعددی برای استثناء منفصل ذکر می‌کنند، یکی از آثار این است که گاهی متکلم استثناء منقطع می‌آورد می‌خواهد بگوید ای شنونده در عقد مستثنی منه هیچ موردی پیدا نمی‌شود که من بخواهم استثناء کنم، اگر بخواهم استثناء کنم باید خارج از او استثناء کنم. می‌خواهد تأکید کند بر عمومیت و کلیت مستثنی منه. که بدان «جاء القوم» اگر بخواهم استثناء کنم باید بگویم حمار، و الا آدم توی آن پیدا نمی‌شود که بخواهم استثناء کنم، می‌خواهد تأکید کند که حتی یک نفر هم نبود که نیامده باشد. این تأکید برای‌ آن‌جاست. این‌جاه هم که می‌فرمایند که «لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْواً وَ لا تَأْثيماً» یعنی فقط سلام است، ما از او چیزی دیگری نداریم که بگوییم او آن‌جا، یعنی هیچ لغوی، هیچ تأثیمی بخواهد تأکید کند بر این‌که اصلاً مصداقی از لغو، مصداقی از تأثیم در بهشت وجود ندارد که اگر کسی هم درصدد استثناء بخواهد بربیاید بخواهد او را استثناء بکند. خب این یکی از فوائد آن پس چی هست؟ پس تأکید است بر این مسأله و در این‌جا خدای متعال همین را می‌خواهد که باطل من از ‌آن استثنائی ندارم، اگر بخواهم استثناء کنم چیزی است که حق است، چیزی است که «تجارة عن تراض» است. پس بنابراین خب بعضی‌ها مثل صاحب فقه العقود دام‌ظله جواب دادند از این وجه اول به این‌که تقدیر خلاف اصل است و از این جهت این وجه را این‌جا گفتند که ما نمی‌گوییم، چون همان‌جور که صاحب فقه العقود هم خودش فرموده، فرموده خب وقتی قرینه باشد که تقدیر خلاف اصل نیست و این‌جا قرینه وجود دارد. قرینه‌اش همین است که عرف نمی‌پسندد استثناء منقطع را مثلاً یا خلاف ظاهر است خود این قرینه می‌شود. نه ما از باب این‌که از این باب نمی‌گوییم و از همان دو بابی است که عرض کردیم. یکی از جهتی این‌که سیاق سیاقی نیست، چینش کلام به‌جوری نیست که «بالباطل» بخواهد علت باشد؛ دو: این‌که، این‌که گفتید استثناء منقطع خلاف است و غلط است یا خلاف ظاهر است این‌جوری نیست همه‌جا.

خب تا کجا خواندیم از عبارت؟ «الدعوی الثانیة: انّ قوله «بالباطل» و إن کان قیداً للأکل بحسب ظاهر الکلام» چون یک جار و مجروی است که یک متعلقی که صلاحیت دارد برای این‌که این جارومجرور متعلق به او باشد در کلام وجود دارد و هروقت این‌چنین بود ظاهر این است که جارومجرو به همان تعلق می‌گیرد «و إن کان قیداً للأکل بحسب ظاهر الکلام و یکون الاستثناء حینئذ منقطعاً» که اگر به او خورد «لا تأکلوا اموالکم بینکم بأکل باطل الان تجارة عن تراض» دیگر «تجارة عن تراض» که استثناء از اکل باطل نمی‌شود باشد. «و یکون الاستثناء حینئذ منقطعاً و علة الحکم غیر مذکورة فی طیّ الکلام و اثناء الکلام» اگر چه این‌جوری است «الا أنّ العرف مع ذلک» با این‌که علت در این کلام ذکر نشده و «بالباطل» هم تعلیل نیست و متعلق به اکل هست مع ذلک استظهار می‌کند و می‌فهمد از کلام «أنّ علة النهی» یعنی «نفس هذا القید» همین قیدی که ذکر شده البته علت نیست ولی علتش هم همین است، آدم می‌فهمند که علتش هم همین است. «و لعلّه» لعله برمی‌گردد به آن فهم «من هذا الکلام أنّ علة النهی هی نفس هذا القید»، «و لعله» لعل این فهم عرفی به‌خاطر کفایت همین باطل است و صلاحیت همین باطلی است که قید باشد در ایجاب نهی بدون نیاز به یک علت دیگری. می‌گوید آقا دیگر چی می‌خواهی؟ من می‌‌گویم آقا راه باطل نرو می‌گویی چرا نروم؟ خب می‌گویم باطل است دیگر، خود دلیلش با خودش است دیگر، چون باطل است دیگر، دیگر علت دیگر نمی‌خواهد برای تو بگویم که. این‌‌جا هم خدا فرموده اکل مال به باطل نکنید، الا تعلیلش چی هست؟ خب تعلیلش همین است که باطل است دیگر، چیزی که باطل است نباید سراغش رفت. درست است به لسان تعلیل ذکر نشده لأنّ نگفته چیزی نگفته، ولی احتیاجی نیست در این‌جور موارد. یک کسی می‌گوید ‌آقا ظلم نکن، بگوید چرا ظلم نکنم؟ می‌گوید به‌خاطر این‌که ظلم است دیگر، چیز دیگر لازم نیست که. «و کلتا الدعویین لا یمکن الرکون الیها. أما الاولی» که شاید «لا یمکن الرکون الیهما» باید باشد «کلتا الدعویین لا یمکن الرکون الیهما»، «أما الأولی فلأنّها خلاف الظاهر جدّاً» این‌که بخواهیم بگوییم این تعلیل هست و قید نیست این خلاف ظاهر است جداً؛ اما وجه خلاف ظاهرش این نیست که چون مستلزم تقدیر است «و لکن لا لإستلزامه التقدیر فی الکلام» نه به‌خاطر استلزام این خلاف ظاهر تقدیر در کلام را «حتی یدفع» تا این‌که دفع بشود این اشکال استلزام «بأنّه مع القرینة لا بأس به» که صاحب فقه العقود این‌جوری جواب دادند و فرمودند. این وجه، این علت این نیست که ما می‌گوییم خلاف ظاهر است «بل لأنّ هذا السیاق سیاق التقیید لا التعلیل» این سیاق، این نحوه‌ی چینش کلام، این نحوه‌ی بیان، این نحوه‌ی بیان تقیید است که یک جارومجروری و قبلش چیزی باشد که می‌تواند آن را تضییق کند، تقیید کند. سیاق سیاقِ تقیید است «لا التعلیل؛ فالتعبیر بالباطل» شما تعبیر به کلمه‌ی «بالباطل» بکنی «مع صلاحیة ما سبقه للتقیید به» با این‌که ماسبق آن که «لا تأکلوا» باشد صلاحیت دارد برای این‌که تقیید به او بشود، چون اکل انقساماتی دارد اکل به باطل، اکل به حق، اکل به غیر باطل، خب حالا تقییدش می‌کنی که این قسمش مقصودم است، این صلاحیت دارد. «مع صلاحیة ما سبقه للتقید به و إرادة» تعبیر به باطل بکنید و اراده کنید مفاد «فأنّه باطل» را از «بالباطل»، «فإنّه باطلٌ» اراده بکنید، کأنّ این‌‌جوری گفته، این «لا یخلو من الرکاکة فی الکلام» از رکاکت و زشتی و قبح در کلام خالی نیست. «فهل تری» ...

س: ؟؟؟15:17 مشکل حل بود؟

ج: نه، باز هم حل نبود، چون لام هم که باشد تقریباً «لا تأکلوا للباطل» یعنی برای باطل، برای چی، باز همین قابلیت تقیید را داشت. البته بهتر از «بالباطل» بود ولی باز همین‌طور است.

س: ...

ج: نه، بله این‌که ببینید هم باء ظهور در تعلیل ندارد یکی هم قابلیت تقیید را دارد، پس ظهور در تعلیل پیدا نمی‌کند. علاوه بر این‌که این‌جوری تعلیل کردن با چیزی که قابلیت ندارد آن هم ما قبلش هم چیزی است که صلاحیت تقیید را دارد این سیاق سیاقِ تعلیل نیست، عرف از این تعلیل نمی‌فهمد تقیید می‌فهمد ...

**س: مال مردم خوردن ؟؟‌ باطل ...**

**ج: بله؟**

**س: مال مردم خوردن ...**

**ج: مال مردم نگفته که ...**

**س: لا تا ...، اکل ...**

**ج: «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَ ...» (نساء/29) به همه دارد می‌گوید. این تأکلوا هم یعنی لا تداوروا یعنی نقل و انتقال ندهید، گردش ندهید. نه، خوردن این‌جوری مقصود نیست. «لا يخلو من الركاكة في الكلام، فهل ترى يصح أن يقال، بحسب المحاورات العرقية» این‌جوری بیایند بگویند. بگویند «لا تأكلوا أموالكم بينكم بكل سببٍ من الأسباب بالباطل مريداً بالباطل التعليل لما سبقه»، در حالی‌که اراده کننده باشد گوینده از کلمه بالباطل تعلیل برای گذشته، برای آن «لا تأكلوا أموالكم بينكم بكل سببٍ من الأسباب»**

**س: الان دارید می‌گویید این خلاف ظاهر است. درست است؟ تعلیل با ؟؟ ماسبق ...**

**ج: بله؟**

**س: می‌خواهد بگوید ...**

**ج: آره، می‌خواهد بگوید تعلیل بودنش خلاف ظاهر است دیگه، خلاف سیاق است. «أ لا تری» شاهدش این است که وجدان عرفی خودتان را قاضی قرار بدهید. کسی بیاید این‌جوری عبارت بگوید. بگوید «لا تأكلوا أموالكم بينكم بكل سبب من الأسباب بالباطل» می‌گوییم آقا، این بالباطل چیه؟ می‌گوید دلیل قبل است. یک‌وقت این بالباطل را می‌خواهد بدل قبل قرار بدهد. یعنی «لا تأكلوا أموالكم بينكم بكل سبب من الأسباب» بعد می‌گوید «بالباطل» یعنی به جای «بكل سبب من الأسباب»، «بالباطل» بگذار. اما اگر نه، مرادش این نباشد که این به‌جای آن باشد. بدل او باشد. بلکه می‌خواهد تعلیل برای آن قبل باشد. می‌گویند این چه جور حرف زدن است؟ بگو لأنّه باطل، فأنّه باطل، اما بالباطل همین‌جور گفتن، این تعلیل برای قبل حساب نمی‌شود. بله، «بكل سبب من الأسباب بالباطل مريداً بالباطل التعليل لما سبق لا بدلاً من قوله بكل سبب من الأسباب» اگر بدل باشد خب اشکال ندارد. بدل را گاهی می‌آورند به‌جای این‌که توضیح بیشتری به کلام داده بشود، روشن‌تر بشود، خب بدل تفسیری می‌آورند. اما اگر مراد بدل نباشد بلکه این جمله را که می‌گوید تعلیل برای ماسبق باشد. می‌گویند خب بالباطل که نمی‌شود تعلیل باشد. شما باید بگویید فإنّه باطلٌ یا لأنّه باطلٌ، این‌جوری باید بگویید.**

**خب «وصيرورة الاستثناء منقطعا لا تصلح للقرينية على هذا الأمر الركيك»، إن قلت که بله، درست است. اما قرینه بر این‌که ما باید این امر رکیک را مرتکب بشویم چیه؟ این است که اگر این‌کار را نکنیم استثناءمان می‌شود منقطع.**

**جواب: می‌فرماید که «وصيرورة الاستثناء منقطعا» اگر ما او را تعلیل نگیریم و غیب بگیریم برای لا تأکلوا این صلاحیت برای قرینیت بر این امر رکیک که این تعلیل باشد ندارد. چرا؟ «فإنه أبعد في أذهان العرف من انقطاع الاستثناء» زیرا این‌که شما تعلیل را در این لباس ذکر کنی، این از ذهن عرفی دورتر است تا این‌که استثناءت را استثناء منقطع قرار بدهی.**

**س: ...19:36**

**ج: بله؟**

**س: می‌خواهد بگوید دوتا ظهور تعارض دارند. یکی‌اش این است که به معنای استثنای متصل بگیریم، یکی‌اش به این معنایی که آن ...**

**ج: این را تعلیل بگیریم. بله. این تعلیل گرفتن به‌حدی خلاف منهج عرفی در سخن گفتن است که لا یسار الیه، و آن هم قرینه نمی‌شود. چرا؟ برای خاطر این‌که رکاکت این بیشتر از آن است. دورتر بودن از ذهن این بیشتر از آن است. این یک جواب. «هذا، مع أنه يتصور للاستثناء المنقطع نكات أدبية قد توجب بلاغة لا تحصل بالمتصل». می‌فرماید استثناء منقطع گاهی تصور می‌شود، با این‌که تصور می‌شود برای استثناء منقطع، یک نکات ادبی که گاهی موجب می‌شود آن نکات ادبی یک بلاغتی را که آن بلاغتِ به متصل حاصل نمی‌شود. یعنی همین‌جا مثلاً عرض کردیم می‌خواهد تأکید کند بر آن قبل و این‌که آن اصلاً قابل استثناء نیست. اصلاً توی ذهنت خطور نکند که شاید یک استثنائی داشته باشد. می‌خواهد تأکید بر عمومیت مستثنی منه بکند. خب این با استثناء متصل قابل عمل نیست ولی با منقطع چرا. می‌گویید «جاءنی القوم الا حمار» این می‌خواهد بگوید، اصلاً توی ذهنت نیاید که شاید بعضی افراد نیامدند. من اگر بخواهم استثناء کنم فقط باید این‌جور چیزها را استثناء بکنم که اصلاً داخل قوم نیست و خارج از قوم است.**

**س: استاد؛ این حرف خلاف ظاهر؟؟21:22 استثناء منقطع را از بین می‌برد؟**

**ج: بله. نه ...**

**س: ...**

**ج: آره، آره، آره، یک‌جاهایی بله، بله. یعنی دیگه این ظهور ندارد در استثناء متصل. وقتی در جایی است، در کلامی است که انسان می‌بیند هم‌چین فوائدی، هم‌چین نکات ادبی‌ای وجود دارد دیگه آن ظهور پیدا نمی‌کند در اتصال. «ومن هنا» که استثناء منقطع نکات ادبی دارد «نرى وقوعه في كلمات البلغاء، بل في الكتاب العزيز نظير قوله تعالى: ولا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغُوا وَلا تأثيماً إلا قيلاً سلاماً سلاماً ولا يبعد» خب حالا در بحث ما چه نکته ادبی ممکن است ملحوظ باشد؟ «و لا یبعد أن تكون النكتة في آية التجارة التأكيد بمضمون المستثنى منه، وإن كان المستثنى أيضا مقصوداً» این است که می‌خواهد تأکید کند بر این‌که آن باطلی که گفتم بدانند؛ هیچ‌جای آن استثناء ندارد. هر چی باطل است منهیٌ‌عنه است. پس هم می‌خواهد تأکید بر او بکند. البته خود حکم مستثنی را هم می‌خواهد بیان بکند که «تِجارَةً عَنْ تَراض‏» اشکال ندارد. علاوه بر این‌که می‌خواهد بفرماید «تِجارَةً عَنْ تَراض‏» مرخص است و اشکال ندارد می‌خواهد تأکید کند که قبل هم بدان، اصلاً استثناء ندارد که ما که درصدد استثناء برآمدیم داریم یک چیزی را که از افراد او نیست، از مصادیق او نیست توی استثناءمان ذکر می‌کنیم. با این هم بر او تأکید می‌کند هم این جهت. «و لا یبعد أن تكون النكتة في آية التجارة التأكيد بمضمون المستثنى منه»، که همان «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُم‏» باشد. «وإن كان المستثنى أيضا مقصوداً» اگرچه مستثنی هم البته مقصود است. خب امام عرض کردم که موارد و نکات ادبی متعددی را ایشان بیان فرمودند در بیع‌شان که آدرس داده شده، آقایانی که خواستند مراجعه می‌فرمایند.**

**س: ؟؟ بیشتر به خاطر این ؟؟23:34**

**ج: بله؟**

**س: ...**

**ج: یعنی خود حکم این‌که «تِجارَةً عَنْ تَراض‏» هم درست است را می‌خواهد بیان کند. توی مستثنی منه چی گفت؟ توی مستثنی چه گفته؟ گفته «إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُم‏»، یعنی می‌خواهد بگوید این درست است. علاوه بر این‌که حالا می‌خواهد بگوید این درست است. مقصود این است که بیان کند حکم «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» را، در عین حال می‌خواهد...، پس این مستثنی هم دو مقصوده است. یکی این‌که می‌خواهد بگوید خود این درست است. یکی این‌که می‌خواهد بگوید قبلی هم بدان ها! هیچ مو لای درز آن نمی‌رود. هیچ استثنائی ندارد.**

**س: با این حال آن چیزی که عرف حق می‌داند را که اثبات نمی‌کند.**

**ج: بله؟**

**س: با توجه به این‌که جواب ...**

**ج: نه، دیگه جواب داده شد دیگه، پس چی شد؟ پس بنابراین. امام خواستند چه‌کار کنند؟ امام خواستند بگویند این تعلیل است، آن استفاده‌ها را از آن بکنند. اشکالی که شد این بود که آقا، این دلیلی ما بر تعلیل بودن نداریم. چون راه تعلیل بودن یا ادعای اول است یا ادعای دوم است. هر دو را جواب دادیم. بله، اگر تعلیل درست بشود یا به بیان اول یا به بیان دوم یا به دعوای اول یا به دعوای دوم فرمایش ایشان تمام می‌شود. اما اگر هم راه اول را هم راه دوم را اشکال کردیم نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که آقا دلیلی برای تعلیل ما نداریم.**

**س: می‌دانم، دلیل بر تعلیل نداریم. ؟؟25 حق و باطل ...**

**ج: خب دیگه دلیل نیست دیگه، علت نیست دیگه.**

**س: عرفی بودنش را می خواهم بگویم.**

**ج: حالا جواب عرفی را بعداً می‌گوییم. آن اما الأولی است. و اما الثانیه: و اما الثانیه، خب پس بنابراین «وإن أبيت عما ذكرنا، فنهاية الأمر تردد قوله تعالى بالباطل بين كونه تعليلاً أو تقييداً ولا سبيل إلى تعيين الأول أصلاً». خب حالا اگر شما بگویید قانع نشدید اما این حرف‌هایی که ما زدیم لااقل این استثناء را محتمل الوجهین می‌کند. ممکن است متصل باشد، ممکن است منفصل باشد. و قرینه‌ای نداریم اگر متصل باشد تعلیل درست می‌شود. اگر منفصل باشد تعلیل درست نمی‌شود حالا به بیان اول. بنابراین امر مردد بین متصل و منفصل خواهد شد. قرینه‌ای بر هیچ‌کدام نداریم. بنابراین باز استدلال به آیه شریفه ناتمام می‌شود.**

**س: ؟؟26 مجمل می‌شود؟**

**ج: بله؟ مجمل می‌شود. بله.**

**س: اصل در استثناء منفصل بودن است؟**

**ج: اصل نه، این نیست. اصل نیست. مگر این‌جا الان قرینه وجود دارد؟ اتفاقاً، قرینه‌اش چی بود؟ نکته ادبی وجود دارد. می‌فرماید: «فنهاية الأمر تردد قوله تعالى بالباطل بين كونه تعليلاً أو تقييداً ولا سبيل إلى تعيين الأول» که تعلیل باشد «أصلاً».**

**«أمّا الثانية»: ثانیه چی بود؟ ثانیه این بود که ما می‌گوییم آقا، تقیید است، تعلیل هم نیست. ولی عرف می‌فهمد به همان بیانی که گفتم آفتاب آمد دلیل آفتاب. دیگه وقتی گفتند أکل به باطل نکنید دیگه دلیل دیگری نمی‌خواهد. دلیلش همین است که باطل است دیگه، این را عرف می‌فهمد. می‌فرماید: «أمّا الثانیة فلعدم الجزم بهذا الفهم والاستظهار العرفى نعم، لا يبعد الإشعار. كما اشتهر بينهم أن الوصف مشعر بالعلية لا دال عليها. ولكنه لا ينفع للاستدلال كما لا یخفی». جواب این است که ببینید؛ خود مرحوم امام عبارت چهار، تعلیقه پایین را نگاه کنید. «يظهر من بعض كلمات السيد الإمام الخميني رحمه‌الله تعالی أيضاً أن السابق إلى ذهنه الشريف بدواً هو الإشعار لا الدلالة» خود ایشان هم ابتداءً إشعار توی ذهن شریفش آمده. بعد ترقی کردند به دلالت. فلذا فرموده: «قال في ضمن كلام و یؤیّد إطلاقها مقابلتها بالباطل الذي يشعر بالعلية» آن بالباطل را فرموده مشعر به علیّت است. «بل يدل عليه لدى العرف». پس ابتداءً در ذهن شریف خود ایشان هم إشعار است. این همان است که توی اصول گفته می‌شود، توی بیانات فقهاء و اصولین که وصف مشعر به علیّت است. اگر گفت «اکرم العالم العادل» وصف ‌ظاهر این که علت این‌که دارد می‌گوید اکرام بکن همان عدالتش است. اما علیّت از ان فهمیده نمی‌شود که ما بتوانیم بگوییم مفهوم پیدا می‌کند. پس جایی که عدالت نیست نه. نه، إشعاری دارد به این‌جهت. این‌جا هم بالباطل ممکن است بپذیریم إشعار دارد اما این‌که جزم پیدا کنیم که تمام العلة همین است نه چیز دیگر، نه امر آخری و نه امر ضمیمه‌ای، هیچ چیز دیگه دخالت ندارد تا بعد بتوانیم تعدی کنیم و بگوییم پس هر باطلی و بعد نقطه مقابلش بگوییم فقط حق عرفی، آن هم تنها علت تامّه است. هیچ ضمیمه‌ای، چیزی لازم ندارد، این میسور نیست برای ما. «أمّا الثانیة فلعدم الجزم بهذا الفهم والاستظهار العرفى» که عرف بگوید که علت تامه همین است. «نعم»، بعید نیست إشعار. إشعار یعنی یک دلالت، نه دلالت این‌جوری؛ یعنی یک ظنّی، یک اشاره‌ای توی ذهن انسان می‌آید که شاید این‌جوری باشد. «كما اشتهر بينهم» یعنی بین العلماء الاصولی و الفقهی «أن الوصف مشعر بالعلية لا دال علی العلیه. ولكنه» بله، بعید نیست إشعار، و لکن این إشعار «لا ينفع للاستدلال كما لا یخفی». خیلی خب! این تا این‌جا.**

**س: استاد ببخشید؛ این مطلبی که می‌فرمایند عرفی؟؟29:40 درست می‌فرمایند. ولی ؟؟ خیلی از جاها قرائنی هست ...**

**ج: اگر قرائن باشد قبول است.**

**س: من می‌خواستم بگویم ...**

**ج: دیگه إشعار نیست.**

**س: درباره همین می‌خواستم عرض کنم. می‌خواستم بگویم به نظر می‌آید که این آیه کلام ؟؟ که با بیع؟؟ هم بیانش می‌کنند خصوصیت خود باطل و حق، آن کلمه باطل به نظر می‌آید، واقعاً آدم به حلیت؟؟ یعنی یک اسلوبی برای حلیت این‌جا بیان شده. حالا می‌گویم ...**

**ج: نه، حلیّت که در لفظ بیان نشده، مگر این‌که شما همین را بگویید. بگویید وقتی گفتند به باطل دیگر دلیل دیگری نمی‌خواهد. دلیلش هم با خودش است دیگه، چون باطل است دیگه. این بیان قابل توجهی است. اما جزم می‌خواهد که آدم بگوید هیچ چیز دیگری دخالت ندارد. یعنی باطل است و علاوه بر این‌که باطل است ممکن است و مفاسدی بر آن مترتب می‌شود. یعنی هر دو شد دیگه. هم نقل و انتقال حاصل نمی‌شود. هم مفاسدی بر آن بار می‌شود. از این‌جهت دارد خدای متعال نهی می‌فرماید. نه تنها علت باطل بودنش باشد. ممکن است باطل و این‌که مفاسدی بر آن مترتب است. ممکن است این‌جوری باشد. اما اگر کسی واقع‌اش یعنی این‌جا از جاهایی است که ولو خود حضرت امام قدس سره این را نفرمودند این مطلب را. ولی کسی اگر واقعاً برایش اطمینان حاصل بشود که علت همین است خب آن‌وقت این اشکال مندفع می‌شود ولی اشکال قبل می‌آید که خب حالا باطل واقعی یا باطل عرفی؟ آن اشکال سر جای خودش است. این راه دیگری است. و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین.**

**پایان**